

بررسی و تحلیل سلوک معنادار عشق در اسرارنامه عطار نیشابوری بر اساس کهن‌الگوی قهرمان ژوزف کمبل

زهره سادات شمشیرگران*

کیما امینی**

چکیده

روح، سالکی اسرارآمیز است که از یک بی‌زمان بی‌مکان آن‌جهانی به زمین و تن این جهان نزول یافت، در نسیان فرورفت و اصل خود را گم کرد. پس در خلأ معنایی خود، ندا و پیام همزاد و همراه خود، عشق را برای رجعت دریافت نمود. این عشق با محرکه درد جدایی و شوق بازگشت در ناخودآگاه جمعی ریشه دارد و در سفر معنایی قهرمان/سالک متجلی می‌گردد. موضوع آثار عطار حرکت به سوی حقیقت و ارتقای انسان به کمال با درون‌مایه و کهن‌الگوی سفر قهرمانی است که با نقش‌مایه‌های «درد-عشق-سکوت» بازنمایی شده است و به‌ظاهر، عطار برخلاف دیگر مثنوی‌هایش، در *اسرارنامه* به یک روایت داستانی از سلوک نپرداخته است. بنابراین پژوهندگان با توجه به این مسئله و با هدف رازگشایی از وجود سلوکی معنادار و پنهان در *اسرارنامه*، به چگونگی حرکت سالکانه عشق و روح بر پایه الگوی سفر قهرمان ژوزف کمبل پرداخته‌اند. یافته‌ها نشان داد یکی از رازآمیزترین گونه‌های سفر عروجی و سلوک عارفانه در *اسرارنامه* نیز بازنمایی شده و همسانی‌های تصاویر تخیلی سلوک عشق و روح در «ارتقای روح با هبوط عشق» و «ارتقای عشق با عروج روح» بر مبنای «حرکت دایره‌وار رفت‌وآمدی» قهرمان کمبل، از مهم‌ترین نتایج این پژوهش است.

کلیدواژه‌ها: سلوک عرفانی، عشق، *اسرارنامه*، کهن‌الگوی سفر قهرمان-ژوزف کمبل.

* استادیار گروه علوم انسانی، دانشگاه ملی مهارت تهران، ایران. Zohrehshamshirgaran@gmail.com

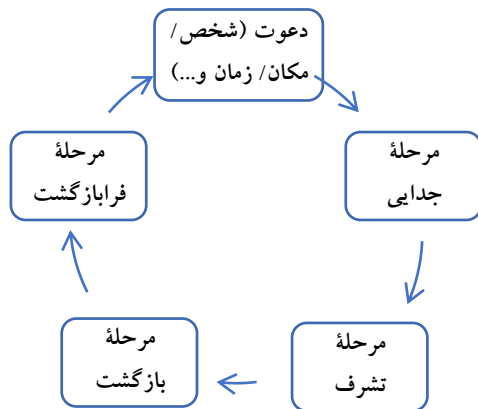
** دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی - عرفانی، دانشگاه مازندران، ایران، نویسنده مسئول، aminiimik12@yahoo.com

۱. مقدمه

درک عشق و درد، ارتباط نزدیک و ناگسستنی با قوه تخیل انسان و جهان هوشمند پیرامون او دارد. در طرح‌واره اولیه آفرینش، خالق، هستی و انسان را از مسیر آغازین تا فرابازگشت (إِنَّا لِلّٰهِ وَّ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ؛ بقره: ۱۵۶) تصویر و هدایت نموده است.^۱ تصاویر تخیلی از اسطوره زیست بشر، اغلب براساس مؤلفه‌های مختلف سفر قهرمان با «سه عنصر محرکه، کهن‌الگو، نماد» (کنگرانی، ۱۳۸۸: ۱۲۹-۱۵۰) شکل گرفته است. این ساختار روایی خلقت از طریق زبان و هنر به انسان‌های دیگر به‌عنوان شگفت‌ترین و پیچیده‌ترین موهبت فراآگاهی به گستره خودآگاهی منتقل شده و به شکل‌گیری بنیان «سلوک» انسان در افقی از بودن منجر گردیده است تا در آن، همه چیز آشکار شود (هایدگر، ۱۳۸۶: ۱۸). به عقیده کالریج، شاعر کسی است که با برخورداری از نیرویی جادویی و ذاتی می‌تواند تمامی روح انسان را با پیوستگی ملکات آن با ارزش نسبی به جنبش درآورد. این نیرو، تخیل است که هرچیزی را با چیز دیگر ترکیب می‌کند و روحی از وحدت و نظم در اشیا و امور پراکنده می‌دمد (پورنامداریان، ۱۳۸۶: ۲) تا الگوهایی چون آفرینش، زمان، مرگ، ترس، سفر و... را از ناخودآگاهی به خودآگاهی بشر انتقال دهد.

کهن‌الگوی سفر و قهرمان ابتدا در نظریه‌های یونگ مطرح گردید و سپس ازسوی ژوزف کمبل در کتاب *قهرمان هزارچهره* (۱۳۹۹) به‌طور کامل ارائه شد که تاکنون به اشکال و ابعاد مختلف مورد نقد و بررسی و استفاده قرار گرفته است. هفده مرحله‌ای که کمبل برای سفر قهرمان در نظر گرفت، در چند مرحله «جدایی»، «تشریف» و «بازگشت» [و فرابازگشت] جای می‌گیرد که در مرحله جدایی، قهرمان از دنیای عادی (یا مکان امن) به دنیای ناشناخته‌ها سفر می‌کند. مرحله تشریف، شرح ماجراهای او در دنیای ناشناخته‌هاست و در بازگشت، دوباره به دنیای عادی برمی‌گردد (سیگال، ۱۳۹۰: ۱۴۹) و در مرحله نهایی که در این پژوهش از آن به «فرابازگشت» یاد شده است، قهرمان به خالق متصل و با او یکی می‌شود (مرگ جسمی یا عروج) یا پس از فنای از خود به‌عنوان پیر

راه به خلق، بازگشتی دیگر دارد.



کمبل، الگوی تمامی اسطوره‌ها را بیانگر چگونگی رسیدن قهرمان به توازن میان جهان بیرون و درون معرفی نمود و کارکرد اسطوره را فقط ارضای امیالِ کودکیِ افرادِ روان رنجور ندانست، بلکه آن را کمکی برای رشد یافتن و رسیدن فرد سالم و جست‌وجوگر و جهان او به توازن معرفی کرد (کمبل، ۱۳۷۷: ۱۳۵-۱۵۰). اسطوره «از طریق نماد سخن می‌گوید و برای درک پیام آن، باید در پی گزاردن آن بود که این زایایی نمادهایی برای رشد و تداوم حیات بشر است» (همو، ۱۳۹۹: ۲۲).

عطار در آثارش، یک الگوی کلی از سلوک تک‌اسطوره را که بیشتر اسطوره‌های جهان براساس آن پی‌ریزی شده‌اند، با توجه به معراج پیامبر(ص) و بزرگان دیگر، به اشکال نمادین تصویر نموده است. با خوانشی معناگرایانه و اسطوره‌شناختی می‌توان چنین استنباط کرد که مراتب سلوک قهرمان در چهار مثنوی اصلی (خواسته یا ناخواسته براساس تصاویر تخیلی و ذات کهن‌الگویی) با الگوی تک‌اسطوره ژوزف کمبل ارتباطی معنادار و ساختاری ریشه‌ای دارد.

شاید بتوان *اسرارنامه* را نخستین اثر عطار و حاصل تجربه‌های ترس، دودلی، یأس و شور و شوق‌های جوانی و آغاز مطالعات جدی و پختگی‌های او دانست (عطار، ۱۳۸۶: مقدمه) که اساس آن بر عشق و نور خالق، انسان و هستی استوار است و تکاپوی سالکانه

روحي دردمند را تصوير مي‌کند که ازسوي جانان، با جان و جهان محيط بر موجودات، پيوند يافته و براي حرکتي نزولي-عروجي پرچالش برنامه‌ريزي شده است. سالک در اين مسير تنها نيست، همزاد و همراهي به نام «عشق» و محرکه‌اي به نام «درد» (از جدائي) دارد که به ياري و هدايت آن‌ها با مخاطرات اين جهان و جسم خود روبه‌رو مي‌گردد.

۱-۱. هدف، ضرورت، پرسش و روش پژوهش

سلوک عاشقانه-عارفانه انفسي و آفاقي از ديرباز نزد عرفا و صوفيان، نقشي گسترده و مؤثر دارد. هدف از اين پژوهش، رمزگشايي از لايه‌هاي پنهاني تر تصاوير تخيلي «سفر معنایي و اساطيري» در *اسرارنامه* عطار با توجه به اندیشه سلوک در ديگر آثارش بود. تحليل سلوک عشق و روح در *اسرارنامه* مي‌تواند اين پيش‌فرض را تقويت کند که اين اثر نه تنها اولين اثر عرفاني بر پايه سفر و عروج است، بلکه تمام مراحل اسرارآمیز سفر قهرمان در آن نمود دارد. ضرورت انجام اين پژوهش آشکار نمودن اسرار تازه‌اي از *اسرارنامه* با استفاده از الگوي تک‌اسطوره ژوزف کمبل به عنوان ابزار و شيوه‌اي کاربردي و نوين از نقد ادبي است. بنابر اين براي پاسخ به اين پرسش که چگونه مي‌توان با مطابقه مراحل کهن الگوي قهرمان ثابت نمود *اسرارنامه* نيز یک سلوک عارفانه رمزي و چندلايه از سفر نزولي-عروجي «عشق و روح» است؛ با روشي توصيفي تحليلي و نمونه‌کاوي از *اسرارنامه* به شناسايي و تحليل همساني‌هاي آن با الگوي قهرمان کمبل پرداخته شد.

۲-۱. پيشينه پژوهش

بسياري از عرفا و انديشمندان، از زمان سقراط تاکنون، به اشکال مختلف به مؤلفه عشق و کهن‌الگوها پرداخته و آثار فراواني تحرير نموده‌اند. شايد اولين توجه به مؤلفه عشق به عنوان یک سرفصل مؤثر در روابط بيروني و دروني انسان، در کتاب *ضيافت سقراط* و رساله *فايدروس* از مجموع چهار رساله افلاطون با ترجمه محمود صناعي باشد. عبارت «عشق افلاطوني» يا دست‌نيافتني در مقابل ديگر انواع عشق، از همان زمان نيز مورد نظر قرار گرفت. شايد همين نوع نگرش افلاطوني در کتاب مقدس نمود يافته که «عشق،

خود عاشق» است^۲ و وارد نظریات گنوستیکی عرفان اسلامی نیز شده باشد. احمد غزالی (۱۴۰۰) از عرفایی است که در *سوانح العشاق* به‌طور مفصل به عشق و شخصیت و رابطه آن با عاشق و معشوق از جنبه معنایی و قوس نزولی و صعودی پرداخته است. عطار نیز در آثار خود با پیروی از این اندیشه، عبارت *سحرائگیز* «عشق فرزند حُسن» را به انواع مختلف و خلاقانه به کار برده است. ارزنگ مدی (۱۳۷۱) در کتاب *عشق در ادبیات فارسی* به عشق در آثار شاعران و به‌ویژه عطار پرداخته است. هلموت ریتز در کتاب *دریای جان* (۱۳۷۹) به‌اختصار از عطار به‌عنوان یک عارف اهل تفکر زیباپرستی با ارجحیت عشق، اشاراتی دارد. اوجاق علی‌زاده (۱۳۸۵) در «تقابل عقل و عشق از دیدگاه عطار» و ولی شهسواری (۱۳۸۵) در «راز عشق در اندیشه عطار» به وجود و مراتب عشق مجازی و حقیقی پرداخته‌اند. شفیعی کدکنی در *مقدمه اسرارنامه* (۱۳۸۶) و *منطق الطیر* (۱۳۸۸) به سریان عشق در کالبد جهان و انسان با توجه به اندیشه جمال‌خواهانه عطار پرداخته است. پایان‌نامه عشق در غزلیات سنایی و عطار (شکری، ۱۳۸۹)، درباره مقایسه کاربرد و نقش عشق در غزلیات این دو شاعر است. «بررسی تطبیقی مفهوم عرفانی عشق در اندیشه عطار و سهروردی» (علی‌جولا و آشوری، ۱۳۹۱) به رابطه عشق و عقل و... در عطار و سهروردی پرداخته است. پوریاور و نظری چروده (۱۳۹۶) در مقاله «جلوه‌های عشق در منطق‌الطیر عطار نیشابوری» و رسمی و هاشمی (۱۳۹۸) در مقاله «پیوند عشق و زیبایی در آثار عطار» به بررسی مکتب جمالیه در عرفان و مهم‌ترین اصول فکری آن یعنی خلقت بر مبنای عشق برگرفته از حُسن و ارتباط میان آن دو در اندیشه‌های جمال‌گرایانه عطار نیز پرداخته‌اند.^۳ «مقایسه مفهوم عشق در غزلیات عطار، مولوی، سعدی و حافظ» (بزی و همکاران، ۱۴۰۰) با نگاه بسامدی به شرح مفهومی از عشق اکتفا نموده است. «عشق در نگاه عطار و سورن کی‌یرکگور» (شهرآبادی و حاجی موسایی، ۱۴۰۲) نیز نگاهی تطبیقی به مؤلفه‌های حضور عشق و اثرات آن در فرد دارد.

موضوع «سفر و قهرمان» از دیرباز در بررسی حماسه‌هایی مانند *یلیاد* و *ادیسه*، *شاهنامه* فردوسی و معراج‌نامه‌ها مورد توجه بسیاری از تحقیقات بوده است؛ اما از قرن بیستم، بنیان شکل‌گیری نقد روان-اسطوره‌شناختی در این باره را که یونگ در آثار خود گذاشت، ژوزف کمبل (۱۳۹۹) در *قهرمان هزارچهره* تکمیل نمود و با تأکید بر تخیل و سلوک اساطیری قهرمانانه، برای این الگو، هفده مرحله ذکر نمود. بیشتر اسطوره‌ها تمام این مراحل را دارا نیستند. وی در این کتاب و دیگر آثارش به جنبه‌های مختلفی پرداخت که تا به امروز، زیرساخت بسیاری از تحقیقات و مقالات مختلف داخلی و خارجی شده است. برای مثال در مقاله «تکامل شخصیت وهاب درزمینه عشق در داستان خانه ادریسی‌ها بر مبنای الگوی سفر قهرمان ژوزف کمبل» (یداللهی شاهراه، ۱۳۹۲) هم عشق و هم مؤلفه‌های سفر قهرمان کمبل مورد اشاره است. «تحلیل سفر مرغان در منطق الطیر عطار براساس کهن‌الگوی سفر قهرمان ژوزف کمبل» از پوریزدان‌پناه کرمانی (۱۳۹۷)، پایان‌نامه «بررسی تکامل شخصیت قهرمان در منطق الطیر عطار براساس الگوی تکامل شخصیت ژوزف کمبل» از ابروانی و همکاران (۱۳۹۴) و «تحلیل داستان شیخ صنعان در منطق الطیر براساس کهن‌الگوی سفر قهرمان کمبل» از همین نویسندگان (۱۳۹۴) به مؤلفه‌های سفر قهرمان، بر مبنای و با استناد به کتاب *قهرمان هزارچهره* و *قدرت اسطوره* کمبل نوشته شده است. بیشتر پژوهش‌های گذشته در غرب، سفر تک‌قهرمان کمبل را به متون اسطوره‌ای یا حماسی غربی محدود کرده بودند؛ مانند دیرکس^۴ (۲۰۰۶)، فورمتی و وست^۵ (۲۰۱۸)، بوید و مایرز^۶ (۱۹۹۸) که تازه‌ترین آن، کارگاه‌های آموزشی دانیلا لمر (۲۰۲۲) درباره سیر تحول شخصیت قهرمان از نظر کمبل، در جنبه‌های مختلف برای دانشجویان بود. اما تاکنون پژوهشی با این موضوع که «عشق» می‌تواند خود، قهرمان سفری عروجی به همراه «روح» مطابق با نظریه «تک‌اسطوره قهرمان» کمبل باشد، شناسایی نشد. از نقاط قوت این پژوهش نواندیشی آن در تطبیق مراحل سفر قهرمان با سلوک عشق در *اسرارنامه* عطار است، به گونه‌ای که عشق به عنوان سالک شناسایی شده و نه فقط انگیزه و محرک بلکه به عنوان عامل حرکت و فاعل اصلی سلوک روحانی است.

این دیدگاه از یک سو نسبت به تحقیقات قبلی که عشق را صرفاً موضوع یا مضمون می‌دانستند، تازگی دارد از دیگر سو، فاعلیت عشق و نقش آن در پیشبرد مراحل تکامل معنوی را برجسته می‌سازد. همچنین این مدل ارائه‌شده، روشی جدید برای تحلیل متون عرفانی فراهم می‌آورد تا نگاه تحلیلی تطبیقی متفاوتی از سایر مطالعات سنتی درباره مفاهیم رمزی پرکاربرد ایجاد شود.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. بررسی و تحلیل سفر عشق در اسرارنامه براساس الگوی سفر قهرمان کمبل

قهرمان در الگوی کمبل «فراتر از یک اسطوره ساده بلکه اساس اسطوره‌گی محسوب می‌شود» (نامورمطلق، ۱۳۹۲: ۲۴۶) و در هر مرحله دارای مراتبی است که با بیش و کمی در اساطیر جهان ساری و شناور است. مراحل سلوک، درمجموع دارای سه مؤلفه اصلی «جدایی»، «تشریف» و «بازگشت» است که در هر چهار مثنوی عطار، این سیروسلوک قهرمانی قابل مشاهده است.

جدول ۱: مراحل و مراتب اسطوره سفر قهرمان ژوزف کمبل

مراحل سفر قهرمان	مراتب سلوک قهرمان
مرحله جدایی	ابلاغ پیام، دعوت به سفر، رد دعوت، امداد غیبی عبور از نخستین آستانه، شکم نهنگ و...
مرحله تشریف	جاده آزمون‌ها، ملاقات با ایزدبانو وسوسه شدن، آشتی با پدر، خدای‌گون شدن، برکت و...
مرحله بازگشت	اجتناب از بازگشت، فرار جادویی کمک خارجی، نیروی یاری‌رسان و...
مرحله فرا بازگشت	گذشتن از آستانه بازگشت (مرگ یا بازگشت به خلق) ارباب دو جهان، زندگی رها (وارستگی/هدایت‌گر)

کمبل این مراحل را «هسته اسطوره یگانه» نامید (کمبل، ۱۳۸۹: ۴۰). قهرمان/ سالک در این مراحل از زندگی روزمره دست می‌کشد و سفری مخاطره‌آمیز به پهنای شگفتی‌های ماوراءالطبیعه را آغاز می‌کند و با نیروهای شگفت در آنجا روبه‌رو می‌شود و به پیروزی قطعی دست می‌یابد. به هنگام بازگشت از این سفر پرمزوراز، به یارانش

برکت و فضل می‌بخشد (همان: ۴۰-۴۱). با توجه به این الگو و «شناسایی موتیف‌ها و مشخص کردن اثر متقابل درون‌مایه آن‌ها» (Shaffer, 2005: 307) در یک سفر آفاقی و انفسی می‌توان به شناخت بیشتری از اندیشه و دنیای تخیل صاحب اثر دست یافت. همان‌طور که بیان شد، توجه به موضوعاتی چون قهرمان، عشق، روح، پیر فرزانه و سفر ابتدا توسط یونگ آغاز شد و سپس در مسیر نقد کهن‌الگویی و ادبی قرار گرفت (طاهری و آقاجانی، ۱۳۹۲: ۱۷۰) و کمبل آن را کامل و شفاف‌تر نمود. اگر بتوان موضوع آثار عطار را ارتقای انسان به سوی کمال دانست و درون‌مایه و کهن‌الگوی غالب آن را سفر انسان با کاربردهای متنوعی از حضور و تأثیر عناصر طبیعی و غیرطبیعی در نظر گرفت، در زیرساخت تمام آثار وی، «عشق-درد-سکوت» به عنوان راز حرکت، محرکه و نمادهای سلوک وجود دارد که با توجه به مراتب سفر کمبل، می‌توان برون‌دادهای تخیلی این مراتب را در آثار عطار به شکل زیر طرح نمود:

جدول ۲: ارتباط معنادار مثنوی‌های عطار با مراتب سلوک قهرمان (نگارندگان)

مراتب سلوک	ارتباط معنادار هر مثنوی با سفر قهرمان
گذار و پذیرش	اسرارنامه سراشته، دریای جان، عشق، روح، درد، مرگ، پذیرش سفر (آگاه شدن به رسالت الهی، جدایی و رنج، همراهی، حرکت، آغاز سفر هبوطی)
جدایی و عزیمت	الهی‌نامه خلیفه الهی، نزول در جهان ماده و جسم، شناخت، فرزندان، خواسته‌ها، هدایت، گذر (آگاهی از پیرامون، عزیمت، گذر از آرزوها و امیال، شناخت رنج)
تشرف و کمال	منطق الطیر شیء ارزشی، سیمرخ، مرغ زرین، هدهد، شوق، حرکت، دیدار (آگاهی و شناخت شیء ارزشی، تشرف، ابلاغ پیام الهی به جمعیت، تداوم سلوک با رنج)
بازگشت و فرابازگشت	مصیبت‌نامه تشنگی، سالک، پیر، قطره، دریا، موجودات و رای و ماورایی، از دریا هم گذشتن (دریافت شیء ارزشی، پایان سفر، فردیت، رجعت، عروج، سکوت و آغازی دیگر)

عشق نه تنها در *اسرارنامه* که بابتی در خصوص تقابل عشق و عقل دارد؛ بلکه در دیگر آثار عطار جایگاه و بسامد بالایی را به خود اختصاص داده است. در غزلیات بیش از هزار بار از عشق و مشتقات آن استفاده شده و در *منطق الطیر* یکی از وادی‌های مهم به نام «عشق» است.

بعد از این وادی عشق آید پدید غرق آتش شد کسی کانجا رسید
(عطار، ۱۳۸۸: ۳۳۵۸)

خرد زاهد نمای هر حوالی‌ست ولیکن عشق، شنگی لابلالی‌ست
خرد را خرقه تکلیف پوشند ولیکن عشق را تشریف پوشند
(همو، ۱۳۸۶: ۵۵۴ و ۵۵۶)

ما ز خرابات عشق، مست الست آمدیم نام بلی چون بریم، چون همه مست آمدیم
(همو، ۱۳۷۶: غزل ۶۰۵)

از مضامین اصیل عرفانی که باعث به وجود آمدن رمزهایی مختلفی در متون صوفیانه شد، مسئله حبّ الهی و احساس عشق نسبت به معشوق حقیقی یعنی حق یا مظاهر آن، مرد کامل یا پیر و ولی کامل است. این عشق الهی از کوشش‌های صوفیه برای ارتباط فردی و شخصی با حق است (پورنامداریان، ۱۳۸۳: ۸۴). آثار عطار نیز خالی از این رموز نیست. اگرچه *اسرارنامه*، در ظاهر، مانند سه مثنوی دیگر، روایتی واحد از یک سلوک منسجم را ندارد، با کمی کنکاش و دقت نه تنها از آغاز کتاب، بلکه از بخش *معراج‌نامه* به بعد، می‌توان بازتاب جلوه‌های مختلفی از سفر عشق و روح را تا رسیدن به دریای جان مشاهده نمود. عطار با شرحی رمزی از مراحل سلوک، پیوند معناداری میان هر مقاله با عشق، محرکه درد و پل ارتباطی دو جهان یعنی «مرگ» تصویر نموده است که با توجه به الگوی سفر قهرمان در تحلیل زیر می‌گنجد:

- عشق در ارتباط با انسان و دیگر پدیده‌های جهان (مرحله گذار: پیام حق و دعوت نخستین): عطار، در مقاله اول و دوم به سه رکن برای شروع یک سفر معنایی یعنی پیام (دلیل یا هدف) - قهرمان - انگیزه یعنی پیام الهی برای روح / انسان با انگیزه

حضور و همراهی عشق (در تقابل خرد) می‌پردازد. وی از سریان عشق آتشین که چون خورشیدی در تمام موجودات و به‌ویژه در آسمان (از آن به صوفی پیروزه خرّقه‌ای تعبیر نموده که تا قیامت در سماع عاشقانه است) تابیده و از پیام امانت الهی و رابطه آن با انسان عاشق سخن گفته است.

- عشق، پاداش بهشتی و عذاب دوزخی ندارد (مرحله خروج از آستانه جدایی و پذیرش دعوت با پیام وعده و وعید): در فرهنگ اسلامی، اغلب، بهشت در آسمان تصویر شده و جایگاه ملایک و تقدیر الهی است. سرزمین بازگشت روح پس از مرگ نیز آسمان است (یاحقی، ۱۳۸۶: ۴۶). عطار در این مقاله بهشت و دوزخ را پاداش و کیفر نهایی انسان در قبال اعمالش نمی‌داند، بلکه به عشق به‌عنوان پاداش ازلی و ابدی و مرتبه کمال همه‌چیز حتی خود عشق باور دارد:

نهاد از بهر هرچیزی کمالی	به دست حکمت خود، حق تعالی
چه در وقت و چه در ماه و چه در سال..	همه در عشق می‌گردند از حال
کمال عاشقان در نیستی مست...	کمال عارفان در نیستی هست
کمال عشق هم در رتبت عشق	کمال قدسیان در قربت عشق

(عطار، ۱۳۸۶: ۶۰۰-۶۰۹)

- عشق و ارتباط آن با فرا انسان پس از مرگ (مرحله تشرّف همراه درد، حرکت و مرگ، پیوند سفر): عطار در مقالات چهارم و پنجم و ششم به حقیقتی فراتر از آنچه بیان کرد می‌پردازد؛ «دیدار حق» که عاشق یا فراانسان را بی‌نیاز از همه بهشت‌ها و دوزخ‌ها می‌کند. پدیده مرگ و رابطه آن با سفر معنادار روح، مرتبه‌ای از تکامل روح است. مرگ در نگاه عطار چیزی است در معنی شوق و سوز و آمادگی برای پذیرفتن امور معنوی که با نیاز مطلق به حضرت صمدیت همراه است (همان: ۴۱-۴۲).

- عشق و گذر از خود و دیگران (هدف سفر: مرحله خود-هستی - خدا شناسی): در مقاله‌های هفتم و هشتم، عطار به مرحله‌ای از سفر (جان/روح) اشاره می‌کند که تقابل دو دریای بیکرانه اسرار غیب و دریای جانِ واصل است. انسان درحالی حجاب میان این

دو دریا را برمی‌دارد یا از او برداشته می‌شود که بر ترس‌ها و ابعاد مختلف خود فائق آید و از خویشتن بمیرد. رویارویی وجود و عدم در این بخش، جزو ابداعات و ویژه عطار است و تمثیل زیبای آینه و طوطی، مفهوم نور و انعکاس آن در آینه برای دیدن اشیا و چهره‌ها به زیباترین شکل تصویر شده و دلیل سوختن حلاج نیز همین دیدن «یار در آینه» است.

– عشق دوگانه به‌عنوان شخص و شیء ارزشی (واقف شدن به مأموریت خود در ارتباط با مقام خلیفه الهی): مقاله نهم، بار دیگر به مقام والای انسان، دلیل سجده فرشتگان و عهد او در عالم الست پرداخته است. عطار، روح را در استعاره‌ای رمزی به باز پادشاه تشبیه می‌کند که باید به ساعد او بازگردد و اسیر دست پیرزن دنیا، بال‌وپربریده زیست نکند. وی، نمی‌تواند از حکایت عشق آتشین دور ماند و باز بر سر ماجرای او می‌رود. عشق را تمامیت‌خواه معرفی و تمثیلات زیبایی برای یک‌دله شدن انسان در برابر عشق بیان می‌کند. و راز تقابل عشق محمود و دیوانه نسبت به ایاز، نه دل بلکه وجودسپاری و پاک‌بازی می‌داند.

– تقابل زندگی و مرگ (پل رابط سفر این جهانی-آن جهانی): در مقاله دهم، یازدهم و دوازدهم به مسئله مرگ بازمی‌گردد. روح، بازهم، گنجی است که ازسوی حق در وجود انسان نزول یافته (سفر روح به دل انسان و زندگی این جهانی) و تقابل میان دنیا و آخرت را با توصیف کاشتن بذر در اینجا و برداشت ثمره در آنجا (حرکت عروجی آن جهانی) بازنمایی می‌کند.

ز عالم چشمه حیوان لذیذ است ولی در ظلمت آن‌هم ناپدید است
(همان: ۲۰۷۴)

– دوگانگی و تغییرپذیری انسان به‌واسطه نور عشق (تحول/ تبدیل‌شوندگی/ بازگشت): مسئله مرگ و زندگی باز در مقالات سیزدهم تا شانزدهم مطرح است. دوباره روی سخن به انسان است. مقام فانی بودن-شدن او و همه موجودات در بقای حق است. عطار با نگاهی خیامی به جهان‌گذران و دنیای بی‌اعتبار به سختی‌های سلوک

انسان اشاره می‌کند. آزمندی در این سرای پرخطر را مفید نمی‌داند؛ زیرا انسان، دوگانه‌ای از تن و روح است یعنی چراغی افروخته در گلخنی تاریک که باید مراقب نور او باشد و این چراغ را با حرص و وسوسه و گناه کدر ننماید.

جهان را چون رباطی با دو در دان کزین در چون درایی بگذری زان (همان: ۲۳۴۶)

دلا بیدار شو گر هست دردیت که ناورند بهر خواب و خوردیت (همان: ۲۶۶۵)

- **عشق و سحرخیزی** (نیروهای یاری‌رسان و چاره‌های سلوک): در مقاله هفدهم، عطار به‌ظاهر از سنگینی باری که از درگیری‌های انسان با خود، دنیا و گذر از آن به‌سوی مرگ (بازگشت) دارد، خسته شده و دنبال چاره‌ای دل‌پذیر و تسلابخش است. پس به اهمیت سحرگاه و «شب‌زنده‌داری» می‌پردازد؛ زیرا موجودات به واسطه عشق، در آن گاه، در جنب‌وجوش ستایش معشوق‌اند. پس به انسان عاشق توصیه می‌کند که روا نیست وقتی معشوق ازلی بیدار است او خفته باشد (ر.ک: همان: مقدمه اسرارنامه). او به مقام پیرکامل اشاره دارد و تصویری زیبا از عاشق و دیدارش با معشوق در تمثیل عشق گلخن‌تاب و پادشاه ارائه می‌دهد.

- **عشق در ارتباط مقام خموشی (مرحله تحول نهایی و فرابازگشت)**: در مقاله هجدهم، در فرابازگشت خود از سفر سالکانه‌اش، در مقام پیری خردمند ظاهر می‌شود و به پند و راهنمایی خلق می‌پردازد. به باور شفیعی کدکنی، پندنامه واقعی عطار همین ۱۱۰ بیت این مقاله است و پندنامه‌های منتشرشده دیگر، جعلی است (همان: ۱۵۹)؛ یعنی این راه همچنان ادامه دارد و تحول سالک زمانی است که به خموشی و سکوت در برابر اسرار رسیده باشد.

بباید داشت گردن زیر فرمان که جز صبر و خموشی نیست درمان (همان: ۷۰)

عطار «درد» و سکوت را درمان می‌داند؛ زیرا «ذره‌ای عشق با همراهی درد، بر تمام آفاق برتر است و ذره‌ای درد از همه عشاق بالاتر» (اوجاق علیزاده، ۱۳۸۵: ۱۵۰-۱۵۱). از آن از حد گذشت این قصه ما که درد آمد ز قسمت حصه جهان را که درمانست حصه نه حصه باشد آنجا و نه قصه (۱۴۲۳-۱۴۲۴)

بدین ترتیب، عطار در *اسرارنامه*، بسی پیچیده و پنهان، شرح معناداری از سلوک عاشقانه-عارفانه «انسان به انسان» را در تلفیقی از عشق و روح دردمند تصویر نمود. ارتباط معنادار تمام بخش‌های این اثر در تقابل مرگ و زندگی، درد و درمان و عشق و روح برای رسیدن به مقام و کمال خاموشی در سفری چرخشی نزولی-عروجی است. در ادامه، بخش‌هایی از *اسرارنامه* به‌عنوان شاهد با توجه به همسانی‌های آن با مراحل (عزیمت-تشریف-رجعت و فرابازگشت) سفر قهرمان کمبل شناسایی و تحلیل گردید.

۲-۲. ارتباط معنادار عشق با کهن‌الگوی سفر قهرمان در بخش معراج‌نامه

عشق و درد، محرکه اصلی اسطوره سفر در تمام آثار عطار است. این «اسطوره به اعمال موجودات فراطبیعی و تجلی قدرت‌های مقدس آنان می‌پردازد» (وارنر، ۱۳۸۷: ۱۶). سفر و قهرمان واژگانی جدانشدنی در حماسه و عرفان‌اند، زیرا قهرمان با سفر معنا پیدا می‌کند و از مسیر جست‌وجو در جهان بیرون و ماورا به هویت و رهایی می‌رسد. به باور کمبل این دو «انگاره‌هایی از ابدیت هستند» (کمبل، ۱۳۸۱: ۷۰). عطار، گویا با این تفکر ذاتی، تصاویر تخیلی سفر ابرالگوی معنوی خود را در بخش توصیف عروج روحانی (-جسمانی) پیامبر(ص) بازنمایی کرده و این تصاویر برگرفته از عشق دوجانبه خالق و مخلوق و درد ناشی از اینجا بودن روح، بدین صورت متجلی شده است:

جدول ۳: مراحل و مراتب سلوک قهرمان در بخش معراج پیامبر(ص) در اسرارنامه

ایات شاهد	مراحل سلوک
درآمد یک شبی جبریل از دور که ای مهتر ازین زندان گذر کن همه بر ره نشسته چشم بر راه براق برقرو زین خطه خاک چنان از پیشگه روشن شد آن نور چو روشن شد ز نور حق حوالی که ای سید اگر آیم فراتر منم در نور حق پروانه کردار چو از درگه به خلوتگه فرورفت که یارب امتی دارم گنهکار	براقی برقرو آورد از نور به دارالملک روحانی سفر کن... ز بهر رویت ای خورشید درگاه... براند و خطبه خواند اول بر افلاک که روح القدس بیرون ماند از دور فغان برداشت روح القدس حالی بسوزد بیش از ین پرتو مرا پر تویی در پر طاووسی گرفتار درآمد نور ربانی و او رفت به فضل خود ز آتش شان نگهدار
	مرحله جدایی دعوت به سفر و عزیمت، ابزار سفر عبور از آستانه، ورود به آسمان ...
	مرحله تشریف حرکت، ملاقات‌ها، دوگانگی‌ها، شناخت نور و رنج ...
	مرحله بازگشت گذشتن از آستانه
	مرحله فرا بازگشت رهایی و پاداش

می‌توان این ساختار اسرارآمیز سلوک را چنین بررسی نمود که:

- عشق/ محبت، مخلوق خداوند است و ازسوی خالق، در وجود همه کائنات برای شکل‌گیری سیری چرخشی به‌صورت نزولی-عروجی، پنهان و نهاده‌ینه گردیده است (سالک و قصد سلوک)؛

- شب، نمادی از ناپیدایی نور و اهمیت آن به خاطر اسرار شب‌زنده‌داری در سلوک است (فضاسازی اسرارآمیز)؛

- پیام آغازین از مخزن اصلی و متعالی وحی است (مرحله تصمیم و گذار)؛
- گذر از زندان (این دنیا/ بدن/ شکم نهنگ) حرکت به‌سوی دارالملک (معبد آسمانی یا جایگاه اولیه روح)؛ این ناپدید شدن، شبیه به ورود فرد عبادتگر به درون معبد است، جایی که او باید به یاد آورد کیست و از کجاست، تا به زندگی دوباره برسد. مرحله ورود

به معبد درونی یا شکم نهنگ، با سرزمین آسمانی ماورای مرزهای جهان، یکی هستند؛

- **جبرائیل** حامل پیام است (نیروی یاری‌رسان و مددکار- قادر به حرکت نزولی- عروجی)؛

- **بُراق** مرکب عجیب و سریع از جنس برق/ نور در سلوک است (ابزار یاری‌رسان و غیبی)؛

- **مهتر / سید**، قهرمان سلوک است. عطار در باورهای اعتقادی-عرفانی خود «نور الهی» را که از آغاز در وجود آدم تعبیه و باعث سجده ملائک شده، مصطفی (ص) می‌داند؛ نوری از انوار الهی که باعث درخشندگی همه موجودات است.

در آدم بود نوری از وجودش وگرنه کی ملک کردی سجودش...
(عطار، ۱۳۸۶: نعت پیامبر ص)

- **تصمیم‌گیری و انتخاب**، پذیرش دعوت است. بسیاری از سالکان در سفرهای عروجی و اسرارآمیز خود اغلب مانند «بودا» پس از حصول پیروزی که شک کرد آیا این پیام قابل انتقال به دیگران هست یا نه و...» (کمبل، ۱۳۸۹: ۲۰۳) در سفر خود تردید دارند؛ اما پیامبر (ص) به عنوان سالکی کامل، تردید ندارد و به جبرئیل برای سفر انفسی نه نمی‌گوید (آمادگی، پذیرش، علاقه‌مند برای تشریف / مقصد / مقصود).

- **حرکت عروجی به سمت آسمان** (عبور از آستانه و تشریف آسمانی)؛

- **رسیدن به مقصد مبهم و رازآلود** (مرتبه فنا/ نیستی با ورود به معبد ماورایی/خویشتن)؛

- **سکون و سکوت در محضر حق** (گذر از همه موانع معنوی). رسیدن به جایگاهی که غرق در سکوتی ابدی است. دریافت سلام خداوند چون آوازی شگفت به سالک (پیامبر) می‌رسد و... (زندلی طلب و بیگ‌زاده، ۱۴۰۰ به نقل از ابن‌سینا: ۱۳۹).

- **دریافت پاداش / دعای پایانی** (فرابازگشت/ مسئولیت تازه). گناه، تبلور رنج‌آور ناآگاهی و دوری از صراط مستقیم است و باید پاک‌سازی شود. اگر قهرمان هنگام رسیدن به پیروزی، دعای خیر خدا (یا خدابانو) را داشته باشد، آشکارا مأمور است با

اکسیری برای جامعه به جهان بازگردد و در این حال تمام نیروهای حامی فراطبیعی نیز حافظ اویند (کمبل، ۱۳۹۴: ۲۰۶).

۲-۳. ارتباط معنادار عشق با الگوی سفر قهرمان در مقاله نخست

بن مایه اصلی سلوک قهرمانان در سفر و آیین تشریف «دست یافتن به شهامت لازم برای پذیرفتن مسئولیت خویش و پیدا کردن اعتماد به نفسی است که مستلزم مرگ [یا رهایی] است» (کمبل، ۱۳۷۷: ۱۹۰). پس باید این موضوع را در نظر گرفت که هدف این اسطوره «نه جهان، که تبیین ادراک انسان از جهان است و تنها تعبیر درست از آن را باید در رویکردهای انسان شناسانه و وجودشناختی...» (سیگال، ۱۳۹۴: ۸۷-۸۸) مانند آثار عطار جست.

سالک با کمک امدادهای غیبی [...] گام می‌گذارد و اگرچه [...] درگذر از آستان‌های مختلف و بیداری به خطر می‌افتد، نیروی حمایتگر همیشه حاضر و پنهان در درون یا پشت ریخت‌های ناشناس زندگی، باقی و ماندگار است. قهرمانی که به ندای درون خود بلی گفته و هم‌زمان با آشکار شدن نتایج آن، شجاعانه راه را ادامه می‌دهد؛ تمام نیروهای ناخودآگاه یار و حامی وظیفه خطیر او می‌شوند (کمبل، ۱۳۸۹: ۷۷-۷۸).

عطار نیز مانند هنرمندی خلاق مفسر رازهای روح زمان خود و گذشته ناپیدای درونی و نیاکانی خود است که خواسته و ناخواسته آن را در دنیای تخیل خود بازنمایی و سپس تصویر نموده و این «روح زمان از طریق دهان او سخن می‌گوید» (یونگ، ۱۳۷۹: ۲۴۲-۲۴۳). نبرد خیر و شر و تقابل ظلمت و روشنایی در مسیر قهرمان اگرچه در سلوک عارفانه تعدیل و تلطیف شده است، جلوه‌هایی از تقابل او با چالش‌های مختلف به‌سوی مقصد و بازگشت پیروزمندانه‌اش را در بردارد. عطار در مقاله نخست به انسان توصیه می‌کند رها گردد و تا غایت مطلوب رهسپار شود. هنر ارباب دو جهان، رهایی و آزادی حرکت [دوسویه] میان آن دو که حرکتی ازسوی تجلی اعماق سبب‌ساز و بازگشت از آن است (کمبل، ۱۳۸۹: ۲۳۷). قهرمان در این سیر، خود را به اثبات می‌رساند و برای رسیدن به تکامل و تکمیل از موانع می‌گذرد.

شاید مقاله نخست، محوری‌ترین و رمزی‌ترین مقاله عطار با آشکارکنندگی درون‌مایه تمام آثارش باشد که خطاب به انسان سالک است؛ موجودی که در عین قدسی بودن، ناشیانه، جلوه‌هایی از ترس از زمان، جدایی و تاریکی را از خود بروز می‌دهد. با کمی دقت می‌توان دریافت که استعاره‌های نمادینی که عطار برای خطاب قرار دادن انسان آورده، پیش‌درآمد نقش و موجودیت سالکان در دیگر مثنوی‌های او هستند:

°الا ای جان و دل (پیوند آسمان و زمین و تولد درد و رنج انسان)؛

°الا ای بلبل گویای اسرار (خطاب به خود که سرّان حق است)؛

°الا ای قطره بالاگزیده (خطاب به سالک فکرتی که چون قطره‌ای به دریای جان رسیده)؛

°الا ای تنگ‌باز (خطاب به سالکانی که به عادات‌های خود خو کرده‌اند)؛

°الا یا مهره‌باز حقه‌پرداز (خطاب به فرزندان‌ی که به ترفندهای مختلف دنبال گنج‌های دنیا هستند)؛

°الا ای مرغ حکمت‌دان (خطاب به این مرغ حکیم، بیشترین ابیات را به خود اختصاص داده است. عطار در این قسمت، دلایل حرکت سالک را در تصاویر خلاقانه‌ای از تقابل دوقطبی‌های خیر و شر نشان داده است)؛

°الا ای مرغ (عطار، پیامبرگونه، به خود و همهٔ ابنای بشر فرمان مرگ و بیرون آمدن از دام آشیان جسم و دنیای وسوسه‌ها را می‌دهد). جالب اینکه پرنده، جلوه‌ای از عنصر باد، بیشترین تصویر تخیلی مورد خطاب عطار در این بخش است.^۷ آوردن تصاویر دوگانه‌ای از تقابل «درد و دارو» و «نور و نار» که به‌عنوان نمودهایی از ترکیب ریخت مثبت و منفی اما مفید برای جان و دل، بازنمایی شده‌اند؛ یعنی زیرکانه‌ترین تصاویر خلاقانه از مفهوم «درد، همان درمان» است. عطار، در هر شرایطی سالکی را خطاب قرار می‌دهد که مقام او در برابر موجودات قابل ستایش است و او نباید «تصور کند این مقام والای بی‌بدیل از طریق حواس پنج‌گانه است... بلکه حاصل آن جناب الهی... است که تعالی روح از او حاصل می‌شود»

(عطار، ۱۳۸۶: ۲۶-۲۷) و به او سفری را یادآوری می‌کند که همراه عشق از ملکوت آغاز شده و جای تأمل و درنگ در عادت‌های اینجایی نیست و باید به آنجا بازگردد یا بازگردانده شود. این بخش نیز دارای همسانی‌های آشکاری با الگوی سفر قهرمان کمبل است.

جدول ۴: ارتباط معنادار انسان با الگوی سفر قهرمان در مقاله نخست اسرارنامه

ایات شاهد	مراتب سفر
تو گر اهلیتی داری در این راه ز یک یک ذره می‌شو تا به درگاه	اهل بودن برای سفر و گذر از همه چیز تعیین مبدأ تا مقصد
ز پیشان گر نظر بر تو نبودی ز سوی تو سفر بر تو نبودی	طراحی و برنامه ریزی سفر پیش از موجود شدن
ولی چون نور پیشان رهبر توست چرا این کاهلی در جوهر توست؟	هدایتگری نور (عشق) پیش از موجودیت روح
ببین آخر اگر داری حضوری که هر دم می‌رسد از یار نوری...	حضور و نظارت یار (خدا/ معشوق) هشدار- بشارت‌دهندگی
اگر روشن کنی آیین دل دری بگشایدت در سینه دل...	بیداری و طلب یاری از نور/ عشق فرا بازگشت/ پاداش

در این بخش نیز «عشق»:

- **فراقهرمان/سرارنامه** است که هم حامی و هادی، آگاه به همه اسرار، صاحب پیام الهی، راهنما و همراه انسان و هم سالک این سفر نزولی-عروجی است، به عنوان پیری باتجربه، از روح می‌خواهد که دست به کاری خارق العاده بزند و چون شعبده‌بازی ماهر برای رهایی، ترفندی به کار برد؛ مثلاً شراب نیستی بخورد و بدمستی کند و با مردن و در خاک کردن جسم، آیین دل را پاکیزه نماید تا انعکاس نور خالق به آن‌ها برسد و ببیند که «خود» گنج حقیقی است و کائنات و زمانه و... همه، زندان و طلسم اینجایی هستند:

الا یا مهره باز حق پرده از نقاب از لعبت معنی برانداز
مشعبدوار چابک دستی ای کن شرابی درکش و بدمستی ای کن
(همان: ۴۸۰ و ۴۸۱)

- رسالت انسان و هدف از سفر را عشق، آشکار می‌نماید که او باید از وجود مادی خارج و از خود بگذرد تا از دام رنج و درد اینجایی رها گردد (بیان هدف و مرحله گذر از خویشتن)

بمیر از خویش تا یابی رهایی که با مرده نگیرند آشنایی
هرآنگاهی که از خود دست شستی یقین دان کز همه دامی بجستی
(همان: ۱۴۶۲ و ۱۴۶۳)

- گذر از آستانه‌ها: بازتاب سفر معنایی سالک در این منظومه، جایگاه عمیق و آشکاری دارد. گویی این بیقراری آغازین، شروع عاشقی و دیوانگی‌هایی است که در آن سفر آخرین به اوج می‌رسد. عطار باری دیگر پرده از سرّ الاسرار عروج سالک تشنه که چون قطره‌ای دورافتاده از دریای جان است و او را اگرچه به دریای بالا رسیده به سفری دیگر یا ادامه آن دعوت می‌کند:

الا ای قطره بالاگزیده ز دریای قدّم بویی شنیده
ز دریا گرچه بالایی گزیدی ولیکن در کمال خود رسیدی...
سفر کردی ز دریا سوی عنصر سفرناکرده قطره کی شود دُر؟
(همان: ۴۵۶-۴۶۰)

- دریافت پاداش: قهرمان این سلوک ازلی-ابدی چون به دریای وجود وارد می‌شود، نباید که یکجانشین گردد و گرنه به هیچ گوهری تبدیل نشده و با خاک یکسان می‌شود. به دریا گر گهر پنهان بماند گهر با خاک ره یکسان بماند
(همان: ۴۶۲)

- تبدیل شوندگی و بازگشت: در اینجا «عمل تبدیل شوندگی و دگرگونگی» که از مراتب ارتقا و تکامل سالک در الگوی سفر قهرمان است، به صورت چشمگیری اتفاق می‌افتد:

سفر را گر نه این انجام بودی فلک را یک نفس آرام بودی
(همان: ۴۶۵)

- شیء ارزشی: عشق به انسان یادآور می‌شود که «شیء ارزشی» است و باید از زندان تن و دنیا رها گردد:

تو گنجی لیک در بند طلسمی تو جانی لیک در زندان جسمی
ازین زندان دنیا رخت برگیر به‌کلی دل ز بند سخت برگیر
(همان: ۴۸۰-۴۸۹)

- ورود به معبد ماورایی: روح انسان چون مرغ حکمت‌دانی است که پر پرواز دارد و باید با اراده و صبر از این آشیان به‌سوی آن آشیان ابدی حرکت نماید. و مرغ بخشی از تکامل اوست».

الا یا مرغ حکمت‌دان زمانی چه خواهی یافت زین به آشیانی
چو بگذشتی ز چار و نه به پرواز ز خود بگذر به حق کن چشم خود باز...
(همان: ۴۹۲ و ۴۹۳)

- فراپازگشت: حرکت سالک در الگویی قوسی و رفت‌وبرگشتی اتفاق می‌افتد (Campbell, 2008: 127) و رسیدن به مقصدی است که ارتقا و کمال و خودشناسی در پی دارد و شروع دوباره است.

شود چشمت به خورشید جهان باز شود بر تو در دریای جان باز
چو تو هادی شدی در خود نگه کن بدان خود را و قصد بارگه کن
(عطار، ۱۳۶۸: ۵۰۵ و ۵۰۶)

- پیر راه: سفر از مبدأ تا مقصد با نمادی بیرونی درونی از پیش‌نشانه‌ها و پیر هادی که درنهایت خود اوست.

ز پیشان گر نظر بر تو نبودی ز سوی تو سفر بر تو نبودی...
اگر روشن کنی آینه دل دری بگشایدت در سینه دل
(همان: ۵۳۲ و ۵۳۶)

۲-۴. بازتاب تخیلی سفر عشق در مقاله تقابل عشق و خرد

عطار در ادامه خطابی چندسویه خود به انسان در مقاله نخست، بلافاصله در مقاله دوم، این رابطه سرّی بین آثارش با مقوله سفر را در ورود به بحث «عشق» به‌طور مستقیم پرده‌گشایی می‌کند (ر.ک: همان: مقدمه).

ز تن راهی به دل بردند ناگاه ز دل راهی به جان آنگه به درگاه...
چو شد پرداخته چیزی گزیدند که آن را عشق گفتند و شنیدند
(همان: ۵۸۷ و ۵۸۹)

عشق همیشه در تقابل با عقل است و این مقابله نه از نوع رویارویی مستقیم خیر و شر بلکه به‌عنوان محرکه دگرگونی و تغییر است و انسان را از مراتب پایینی که بخشی از آن‌هم خردورزی و عقل‌گرایی است، فراتر می‌برد. ستایش عشق در این بخش، ردّ خرد نیست بلکه نشان دادن جایگاه فرودستی او و ناکارآمدی‌اش در مسیر عروج روح است.

خرد نقد سرای کائنات است ولیکن عشق اکسیر حیات است
(همان: ۵۵۳)

یکی از زیباترین قلمروهای اندیشه عرفانی در این بخش یعنی «سریان عشق» در همه اجزای کائنات (همان: ۲۹) توصیف می‌شود. عطار باور دارد که تکامل و تکمیل همه‌چیز، نیازمند این جریان مدام است. راز/سر/نامه ظهور و همراهی این عشق است که در هیئت بشیری یاری‌رسان، با تولد ققنوس وار روح و سفر معنوی او در حکایات به‌ظاهر پراکنده آشکار می‌شود. روایتی پیچیده و رمزآلود از پیوستگی هدفمند آن‌ها در سفری هبوطی عروجی. به گفته احمد غزالی، «روح چون از عدم به وجود آمد، بر سرحد وجود، عشق، منتظر موکب روح بود. در بدو وجود ندانم که چه مزاج افتاد؟ اگر ذات روح آمد [پس] صفت ذات، عشق آمد و خانه خالی یافت جای گرفت...» (۱۴۰۰: ۱۰۷-۱۰۸). این عشق در همه‌حال در ارتباط مدام با دل، وجود و جهان انسان است.

دو آینه است عشق و دل مقابل که هر دو روی در روی‌اند از اول...

ز دل تا عشق راهی نیست دشوار میان عشق و دل مویی ست مقدار...

(عیار، ۱۳۸۶: ۵۶۰ و ۵۶۳)

همه چیز در آثار عطار، به «عشق» و آفریننده عشق مربوط و ختم است. در *اسرارنامه* و *منطق الطیر* به طور اختصاصی، به حضور و ماجرای عشق پرداخته و عشق و نور بیشترین بسامد را دارد. در داستان شیخ صنعان، عشق مجازی و تفاوت آن را با عشق حقیقی شرح داده و تصویرسازی‌های مقابله این دو چهره از عشق دیدنی است. در *اسرارنامه* نیز عشق است که به صورت خورشید، آفتاب، نور و... پرده‌ری نموده و سالک را از تاریکی‌ها و جهان‌ها برون می‌برد و دل او را چون دریایی، پراسرار می‌نماید.

دو عالم سایه خورشید عشق است دو گیتی حضرت جاوید عشق است...
دلت در عشق بحری کن پراسرار همه قعرش جواهر، موجش انوار
(همان: ۵۹۸ و ۶۴۷)

اگرچه تقابل عقل و عشق یک مضمون کهن و جافتاده در متون پیش‌تر از عطار هست، در اینجا خرد، خود، فردیت متعالی آدمی است که باید از گل و آب (هرآنچه مایه حیات و دگرگونی اولیه) بگذرد و خود را به آتش عشق افکند تا به کمک او شمع جان را بیفروزد و از تاریکی‌های راه عبور کند.

سفر این است و راه این و قرار این ز خود بگذر که کار این است و بار این
دریغا کاین سفر را دستگه نیست به تاریکی درافتادیم و ره نیست
(همان: ۱۲۲۵ و ۱۲۲۶)

۲-۵. عشق و ارتباط معنادار آن با مؤلفه درد به عنوان محرکه عروج و شئیء

ارزشی در سلوک

آنچه انسان و جهان سالک را به تکاپو واداشته، عشقی است که آن‌ها را با درد آشنا نموده است. ابن سینا باور داشت: «عاشقان مشتاق [...] از آن روی که عاشقاند چیزی دریافته‌اند و بدان دریافت لذت می‌یابند؛ و از آن روی که مشتاقاند اصناف ایشان را رنجگی باشد، اما چون رنج از جهت او است، همه لذیذ باشد» (مدی، ۱۳۷۲: ۲۰). این رنج لذت‌افزا همان

«درد» چاره‌سازی است که در جای‌جای آثار عطار شعله‌ور شده و درمان این درد هم همان دردمندانه از خود برخاستن و بازگشتن است. عطار به‌طور خاص، به مقوله «درد» پرداخته و آن را با علم لدنی مقابله کرده است که انسان دانای بی‌عمل را از اهالی درد نمی‌داند.

چرا چندین به‌گرد کام‌گردی؟ که اهل درد را بدنام‌گردی...
سخن‌کان از سر دردی درآید کسی‌کان بشنود مردی برآید
(همان: ۱۲۵۷ و ۱۲۵۸)

فضاهای پارادوکسیکال در این اثر، از رویارویی این‌جهانی-آن‌جهانی، جان و تن، عشق و عقل، بهشت و دوزخ، بهشت و فرابہشت (بهشت و حقیقت)، زندگی و مرگ، علم و پارسایی، آشکار و غیب، وجود و عدم، نهاد آدمی و عهد‌الست، جوانی و پیری، گناه و ثواب، بیداری و خواب و درنهایت سکوت در برابر گفت‌وگوهای اغلب بی‌حاصل، به‌صورت مدام در تغییر و جابه‌جایی و همگی بازتاب مراتب و مراحل آزمون سفر سالک هستند. عطار به‌صورت حرفه‌ای و آگاهانه «مسئله جهان روح یا عالم معنا» را مطرح می‌نماید و این رویارویی قهرمان با «زمان و ترس‌های ناشی از آن» در مرحله تشریف انسان واقع است. در آنجا زمان مفهوم مادی خود را از دست می‌دهد و در لازمان [و لا مکان] همه تاریخ در یک نقطه و یک لحظه قرار می‌گیرد» (عطار، ۱۳۸۶: ۲۷) و عشق، ترس از دست دادن و گذر زمان و مرگ را یک‌جا، از مسیر و وجود سالک می‌ریزند. «مغلوب کردن این ترس، شہامت زندگی را به ارمغان می‌آورد و نکته اصلی همه داستان‌های قهرمانی نترسیدن و به هدف رسیدن است» (کمبل، ۱۳۹۴: ۲۳۰-۲۳۱).

به پرواز جهان لامکان شو زمانی بی‌زمین و بی‌زمان شو
که اندر لازمان صد سال و یک دم به پیشت هر دو یکسانند باهم
(عطار، ۱۳۸۶: ۴۶۸ و ۴۶۹)

۳. نتیجه‌گیری

یافته‌ها در این پژوهش نشان داد بازتاب تخیلی تصاویر سلوک در اسرارنامه اگرچه

به وضوح و عینیت الهی نامه، منطق الطیر و مصیبت نامه نیست، در آن یک سفرنامه رمزی و چندلایه از طی طریق هبوطی-عروجی سالکی به نام «عشق همراه روح» از ملکوت به ملکوت، بازنمایی شده است. پیوند رمزی که میان تقابل های معنایی انسان آگاه و ناآگاه، عشق و خرد، مرگ و زندگی، درد و درمان، ذره و قطره، سفر و یکجانشینی و درنهایت غوغا و سکوت شکل گرفته، زیباترین تصاویر تخیلی از سفر روح و عشق در ریخت های بشارت/ هشداردهندگی، روشنایی بخشی و هدایت کنندگی و گاه کیفری است که سالک را - که خود هم عشق است و هم روح - از ازل به ابد «حجاب در حجاب» رهنمون می شود. به باور عطار، سفر را هرگز پایانی نیست و این سر را آشکار نخواهد بود مگر «آتش عشق» را پایانی باشد.

حضور عشق در حرکت عروجی سالک (روح/ انسان)، با برون دادهای دوگانه «هم تولد و هستی در او و هم مرگ و نیستی (فنا) از او» گنجی است که به گنج آفرین رهنمون شده و در هر لحظه، روح، مرغ شیفته و آگاه به اسرار را به بیرون آمدن از راحتی فرامی خواند تا از مرغ آتشین بودن نیز به ذره ای از انوار تبدیل گردد تا در سیر مدام بی نهایت باشد. در تمام مراحل این سلوک در /سر/نامه، همسانی های فراوانی با مراحل الگوی سفر قهرمان ژوف کمبل شناسایی و تحلیل شد که با توجه به آن این نتایج به دست آمد که:

عطار روح انسان را مسافری از ازل آمده می داند (مرحله گذار و جدایی)؛ که دچار نسیان در عادت های دنیایی شده و باید هوشیار شود و دعوت و درد جدایی را بپذیرد تا بتواند به اصل خویش بازگردد (پذیرش دعوت و حرکت)؛ و این سلوک میسر نمی شود مگر اینکه عاشقانه و عارفانه به خود- خالق- خلقت توجه نماید و با چالش ها و مخاطرات راه، دردمندانه روبه رو گردد (مرحله تشریف)، از تمامیت خود و جهان بگذرد و به سوی مرگ برود (بازگشت) تا با خالق یکی شود، سپس در صورت اذن الهی هدایتگرانه و پیرانه به خلق بازگردد (فرابازگشت). در این مسیر، عشق با ریخت دوگانه پیر- سالک (جاری در لایه های آشکار و پنهان حکایات مختلف) رهنما و همراه

همیشگی روح/ جان است و همه نیروهای غیب و حضور را (نیروهای سامان‌دهنده و نقشه راه) به امداد فرامی خواند.

این نوع نگاه معناگرایانه و اسطوره‌شناختی به بازتاب تخیلی اندیشه و ذات کهن‌الگویی عطار درباره سلوک قهرمان به‌ویژه در *اسرارنامه* در نهایت نشان داد که همه جهان و موجودات «با عشق و برای عشق و به‌سوی عشق» مجنون‌وار در حرکت و تکاپوی مدام و هماره‌اند.

همه آفاق در عشقند پویان درین وادی کمال عشق جویان...
فلک در عشق دل چون تیر دارد وز آن دیوانگی زنجیر دارد
(همان: ۶۱۹ و ۶۲۱)

پی‌نوشت‌ها

۱. عشق صبور است، عشق مهربان است. هرگز حسادت نمی‌کند، ... مغرور نیست. ... همواره امیدوار و پابنده است. عشق هرگز شکست نمی‌خورد (عهد جدید، نامه‌های پولس، به قرن‌تین ۸-۱۳: ۴).

۲. ر.ک: پی‌نوشت ۱.

۳. ر.ک: گفت‌وگوی حسن بلخاری در شهر کتاب (<https://www.jahannews.com/analysis>)

4. Dirkx

5. Formenti & West

6. Boyd & Myers

۷. ر.ک: مقاله «بازتاب تخیلی عنصر باد در منطق الطیر عطار» (امینی و همکاران، ۱۴۰۳) که بیان

گردید «مرغ زرین» در *منطق الطیر* خود عطار و زیرساخت آن در *اسرارنامه* شکل گرفته است.

منابع

قرآن مجید.

انجیل، عهد جدید.

افلاطون. (۱۴۰۱). *چهار رساله افلاطون*. ترجمه محمود صناعی. تهران: هرمس.

امینی، کیمیا، محسنی، مرتضی، غنی‌پور ملک‌شاه، احمد و حسن‌پورآلاشتی، حسین. (۱۴۰۳). بازتاب

تخیلی عنصر باد در *منطق الطیر* عطار براساس نظریه تخیل ژیلبر دوران. *ادبیات عرفانی و*

اسطوره‌شناختی، ۲۱ (۷۸)، ۴۱-۷۲.

اوجاق عزیزاده، شهین. (۱۳۸۵). تقابل عقل و عشق از دیدگاه عطار. پژوهشنامه ادب حماسی. ۲ (۳)، ۱۳۵-۱۷۶.

ایروانی، فاطمه، حاتمی، سعید و شاکری، جلیل. (۱۳۹۴). بررسی تکامل شخصیت قهرمان در منطق الطیر عطار براساس الگوی تکامل شخصیت جوزف کمپبل. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان.

ایروانی، فاطمه، حاتمی، سعید و شاکری، جلیل. (۱۳۹۴). تحلیل داستان شیخ صنعان در منطق الطیر براساس کهن‌الگوی سفر قهرمان کمپبل. همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی.

بزی، علی‌اکبر، کیخای فرزانه، احمدرضا و رومیانی، بهروز. (۱۴۰۰). مقایسه مفهوم عشق در غزلیات عطار، مولوی، سعدی. بهارستان سخن، ۱۸ (۵۴)، ۱۹۱-۲۱۶.

پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۶). تخیل هنری و نمودهای آن در آثار عطار. نشریه گوهر گویا، ۱ (۲)، ۲-۳۱.

پورنامداریان، محمدتقی. (۱۳۸۳). رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی. چ ۵. تهران: علمی و فرهنگی.

پوریاور، چوبر و نظری چروده، احمدرضا. (۱۳۹۶). جلوه‌های عشق در منطق الطیر عطار نیشابوری. اولین کنفرانس ملی تحقیقات بنیادین در مطالعات زبان و ادبیات.

پوریزدان‌پناه کرمانی، آرزو. (۱۳۹۷). تحلیل سفر مرغان در منطق الطیر عطار براساس کهن‌الگوی سفر قهرمان ژوزف کمپبل. نشریه حکمت‌نامه متأخر، ۳ (۳) ویژه عطار نیشابوری، ۵۱-۷۴.

رسمی، سکینه و هاشمی، علی. (۱۳۹۸). پیوند عشق و زیبایی در آثار عطار. فصلنامه بهار ادب، ۱۲ (۱)، ۸۵-۱۰۲.

ریتز، هلموت. (۱۳۷۹). در پای جان، ج ۲. ترجمه مهرآفاق بابیوری. تهران: الهدی. زندگی‌طلب، احسان و بیگزاده، خلیل. (۱۴۰۰). تحلیل ساختاری معراج‌نامه ابن‌سینا بر پایه سفر قهرمان کمپبل. ادب فارسی، ۱۱ (۲)، ۱۳۵-۱۵۳.

سیگال، رابرت. (۱۳۹۴). اسطوره. ترجمه فریده فرنودفر. چ ۳. تهران: بصیرت. سیگال، رابرت. (۱۳۹۰). اسطوره. ترجمه احمدرضا تقاء. تهران: ماهی.

شکری، سمیه. (۱۳۸۹). عشق در غزلیات سنایی و عطار. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشکده علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه مازندران.

شهرآبادی، راضیه، و حاجی موسائی، علی. (۱۴۰۳). عشق در نگاه عطار نیشابوری و سورن کی‌یرگور. فلسفه تحلیلی، شماره ۴۳، ۶۹-۱۰۱.

شهسواری، ولی. (۱۳۸۵). راز عشق در اندیشه عطار. بهارستان سخن، شماره ۵، ۲۹-۴۶.
 علی جولا، الهام و آشوری، هنگامه. (۱۳۹۱). بررسی تطبیقی مفهوم عرفانی عشق در اندیشه عطار و سهروردی. زبان و ادب فارسی نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، ۶۵ (۲۲۵)، ۷۵-۱۰۵.
 کمبل، ژوزف. (۱۳۷۷). قدرت اسطوره. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
 کمبل، ژوزف. (۱۳۸۱). قدرت اسطوره. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
 کمبل، ژوزف. (۱۳۸۹). سفر قهرمان. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
 کمبل، ژوزف. (۱۳۹۴). تو آن هستی. ترجمه مینا غروی‌ان. تهران: دوستان.
 کمبل، ژوزف. (۱۳۹۹). قهرمان هزارچهره. ترجمه شادی خسروپناه. چ ۱۱. مشهد: گل آفتاب.
 کنگرانی، منیژه. (۱۳۸۸). تحلیل تک‌اسطوره نزد کمبل با نگاهی به روایت یونس و ماهی. فرهنگستان هنر، ۳ (۱۴)، ۷۴-۹۱.

طاهری، محمد و آقاجانی، حمید. (۱۳۹۲). تبیین کهن‌الگوی سفر قهرمان براساس آرای یونگ و کمبل در هفت‌خوان رستم. ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی، ۹ (۳۲).
 عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۷۶). دیوان اشعار. به کوشش تقی تفضلی، تهران: علمی و فرهنگی.
 عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۶). اسرارنامه. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
 عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۸). منطق الطیر. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
 غزالی، احمد. (۱۴۰۰). سوانح العشاق. تصحیح و ویرایش جعفر مدرس صادقی. تهران: مرکز.
 مدی، ارژنگ. (۱۳۷۲). عشق در ادب فارسی. تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
 نامورمطلق، بهمن. (۱۳۹۲). درآمدی بر اسطوره‌شناسی. تهران: سخن.
 وارنر، رکس. (۱۳۸۷). دانشنامه اساطیر جهان. ترجمه ابوالقاسم اسماعیلی‌پور. تهران: اسطوره.
 هایدگر، مارتین. (۱۳۸۶). هستی و زمان. ترجمه سیاوش جمادی. تهران: ققنوس.
 یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۶). فرهنگ اساطیر. چ ۲. تهران: صداوسیما.
 یدلهی شاهراه، رؤیا. (۱۳۹۲). تکامل شخصیت وهاب درزمینه عشق در داستان «خانه ادریسی‌ها» بر مبنای الگوی سفر قهرمان ژوزف کمپبل. مجله نقد ادبی، ۶ (۲۴)، ۱۶۹-۱۹۸.
 یونگ، گوستاو. (۱۳۷۹). روح و زندگی. ترجمه لطیف صدقیانی. تهران: جامی.

Boyd, R. D., & Myers, G. J. (1988). Transformative education. *International Journal of Lifelong Education*, 7(4), 261-2.

Campbell, J. (2008). *The Hero with a Thousand Faces*. California: Novato.

Dirkx, J. M. (2006). Authenticity and imagination. *New directions for Adult and Continuing Education*, 111, 27-39.

Formenti, L., & West, L. (2018). *Transforming perspectives in lifelong learning and adult education*. A dialogue. Palgrave Macmillan.

Shaffer, L. (2005). *Encyclopedic Dictionary of Literary Criticism*. Delhi: IVY Publishing House.

Analysis of the Meaningful Trajectory of Love in ‘Attār’s Asrār-nāmeḥ Based on Joseph Campbell’s Hero’s Journey Pattern

Zohreh Sadat Shamshirgaran

Assistant Professor, Department of Humanities, National Skill University, Tehran, Iran; Email: zohreshamshirgaran@gmail.com

Kimia Amini

Graduated in Persian Language and Literature- Mystical, Faculty of Literature and Foreign Languages, University of Mazandaran (Corresponding Author); Email: aminimik12@yahoo.com

Received: 10/04/2025

Accepted: 17/09/2025

Introduction

The archetype of the hero’s journey first appeared in Jung’s theories and was later fully developed by Joseph Campbell in *The Hero with a Thousand Faces* (2019). Campbell’s seventeen stages, organized into “departure”, “initiation” and “return” describe the hero’s movement from the ordinary world into the unknown, followed by transformation and eventual return. In this study, the final phase is referred to as the “beyond-return,” in which the hero becomes united with the Creator or returns as a spiritual guide after self-annihilation.

A mythological–semantic reading shows that, like Attar’s other works, *Asrār-nāmeḥ* also stages a hidden spiritual journey by two enigmatic heroes, closely aligned with Campbell’s monomyth. As Attar’s earliest text, it reflects youthful states of fear, longing, doubt, and awakening within the framework of divine love and light. Guided by “love” and propelled by “pain”, the seeker confronts worldly dangers and bodily limits. The study argues that *Asrār-nāmeḥ* offers one of the most symbolic portrayals of mystical ascent, where the simultaneous “descent of love” and “ascent of the soul”, echoing Campbell’s cycle of departure and return, constitute its central structure.

Research Method

The mystical-romantic path and path play a fundamental role in Sufi thought. This study deciphers the hidden layers of spiritual and mythological journey in Attar’s *Asrarnāmeḥ* and shows how the journey of love and soul positions the work as an early mystical text in which all the esoteric stages of transformation and ascension are revealed. Attar’s works are structurally based on spiritual movement and journey, a model that parallels -and sometimes surpasses- Campbell’s model of the hero’s journey because it stems from the mystic poet’s inner mystical experience shaped by love and soul. Using Campbell’s monomythical components of the hero’s journey as an interpretive framework, this study asks how the archetypal stages of the hero’s journey can show that the *Asrarnāmeḥ* constitutes a symbolic, multilayered descent-

ascension of love and soul. A descriptive-analytical approach and a close reading of selected passages reveal a structural correspondence between Attar's view of spiritual journey and Campbell's model of the hero's journey. The theoretical framework in Campbell's model is that the hero embodies a single, eternal mythological essence, and that the cyclical stages of his departure, ascension, and return can be identified and analyzed—with variations—in many world myths as well as in Attar's four major Masnavis. When Attar's main theme is read as man's ascent to spiritual perfection, the dominant archetype becomes the human journey, driven by natural and supernatural forces. Its structural core is based on three recurring motifs: love as the principle of movement, pain as the driving force, and silence as the symbolic mode of mystical progress. Aligning these three motifs with Campbell's framework makes it clear how each stage of Attar's spiritual ascension creates its own imaginative expression. In the *Asrarnamēh*, love is central and opposed to reason, and its stages can be traced from the opening sections, especially the narrative of the ascension, to their climax in the "Sea of Soul." Through symbolic and multilayered discourse, Attar links each chapter to these three key elements that cross death as a bridge between worlds. These elements correspond to the stages of the hero's journey: the presence of love and companionship with the soul (crossing the threshold), the experience of pain and descent (divine mission), the transcendence of self and the confrontation of death and life and the transformation of man (the beginning of movement), the spiritual dawn, silence, and fading away, which mark the return to one's origin. This love of the seeker is more clearly associated with the soul in Attar's other works and his mystical journey.

Conclusion

The *Asrār-nāmeh* presents this mystical journey presents love and the soul as an endless ascent from eternity to eternity, where the seeker, through love, passes through birth and existence, death and nothingness. According to Campbell's Hero's Journey framework, love appears as both the old guide and the seeker, guiding and accompanying the exiled soul in the world and caught in oblivion towards awakening, answering the call, and accepting the pain of separation. Love allows for reflection on self, God, and creation, enabling the seeker to face the trials of the path, to transcend self and symbolic death, to unite with the Creator, and even to return as a spiritual guide. This mytho-mystical structure depicts a cosmos in constant motion, where all beings are in motion and yearning for love, for love, and towards it.

Keywords: mystical path, love, A hero's journey, Joseph Campbell.